

دست نوشته نوجوانی

امید یعقوبی

۱۵ مهر ۱۳۹۱

۱ دست نوشته های نوجوانی

مثل جوجه اردک زشت، وقتی آینه را جولویم گرفت . این زندگیم بود که به توهم گذشت، توهم پرواز، آزادی، همه چیز توهم بود و هست، توهمی به توهم دیگر، از سر ضعفی که با آن به دنیا آمدم، آینه را خرد کردم، از شیشه هایش عینک ساختم، کسانی را دیدم مشغول ساخت قفس، گاهی هم دوخت کفن، دوخت کوله پستی و این برایم سوال بود که این احمقها، با اینکه لخت از اینجا می روند برای خودشان لباس می دوزند و جالب اینکه تمام عمرشان را صرف دوخت آن می کنند. من هم برده و زندانی به دنیا اومدم، فرق من و خلیه ها اینجاست که ما به این آهنپاره ها دل نبستیم، ما هیچ وقت زندان خود را تزین نمی کنیم، ما تنها از زندانی به زندانی دیگر کوچ می کنیم، ما به آرزوی آزادی هستیم، مایه ی تاسف است که در سرزمین قفسها به دنیا آمدیم.